

افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

الف. بهرنگ

۲۳ جولای ۲۰۱۸

مختصری درباره "موقعیت انقلابی"

تقارن نسبی، کاملاً تصادفی، اما زیبایی یک صد سالگی انقلاب اکتوبر با طغیان محرومان و ستمدیدگان ایران در روزهای اخیر، یک بار دیگر اهمیت درس های حاصله از آن انقلاب کبیر را با برجستگی تمام در مقابل ما قرار می دهد. از میان انبوهی از این درس ها، برخی بیانگر شرایط و ویژگی های مشخص جامعه روسیه آن زمان و سیر مبارزه طبقاتی در روسیه است. اما برخی دیگر حاصل قانونمندی های عام انقلاب بوده و در نتیجه، جنبه جهانشمول دارند.

لنین در اثر داهیانه و دورانساز خود "سقوط انترناسیونال دوم" - که در آن دلایل ورشکستگی و روند فروپاشی این انترناسیونال را توضیح داده و آلترناتیو پرولتری را در دستور کار روز قرار می دهد - به نکاتی اشاره می کند که در واقع از مبانی و قوانین عام انقلاب می باشند.

او در بخشی از این اثر، به شرح قانونمندیهای امر انقلاب پرداخته و توضیح می دهد که انقلاب اجتماعی، ملزومات معینی را می طلبد که بدون آنها وقوع انقلاب ممکن نیست. اساساً انقلاب به مثابه یک پروسه و نه یک رویداد آنی و مجرد، از دیدگاه لنین نه به اراده صرف افراد و جریانه بستگی دارد و نه بدون عزم و اراده و عمل آگاهانه آنها ممکن است.

مارکس و انگلس در شرایط معین عصر خود، توضیح داده بودند که هر یک از نظام های طبقاتی در مرحله معینی از رشد خود الزاماً و بنابر دیالکتیک درونی نظم طبقاتی، به مرحله ای می رسند که در آن، مناسبات تولیدی موجود مانع رشد نیروهای مولده اجتماعی گردیده و در نتیجه، این دو در تضاد با یک دیگر قرار می گیرند. این ارزیابی علمی و جهانشمول دو اندیشمند بزرگ پرولتاریا متأسفانه دستخوش برخورد مکانیکی، جزمی و بی مایه ای گردید که با مرگ مارکس و چندی بعد با مرگ انگلس بر انترناسیونال دوم سایه انداخت و در مقابل دریائی از رزم شورانگیز طبقه کارگر در واقع سدی بنا کرده و مسیر حرکت آن را به بیراهه برد.

در حقیقت این لنین بود که مارکسیسم را از مبدل شدن به تفکری جزمی و بی روح - که درک دیالکتیکی از تاریخ را به مجموعه بی جان و جبری از معادلات اقتصادی تقلیل می داد و همچون آئینی مذهبی، روز رستگاری را مقرر و عنقریب می شمارد - نجات داد. لنین نشان داد که جامعه و روند تکامل آن را نمی توان و نباید با درکی مکانیکی از امور توضیح داد. او نشان داد که درست است که نظام های طبقاتی در مرحله معینی از رشد خود الزاماً و بنا بر

دیالکتیک درونی نظم طبقاتی، به مرحله ای می رسند که در آن، مناسبات تولیدی موجود مانع رشد نیروهای مولده اجتماعی گردیده و در نتیجه در تضاد با یک دیگر قرار می گیرند، اما این بدان معنا نیست که انقلاب به طور خودبه خودی و خارج از اراده و عمل آگاهانه انسانها به وقوع خواهد پیوست و تنها باید شکبیا بود و منتظر طلوع آفتاب.

لنین در اثر مورد اشاره در بالا می نویسد:

"برای مارکسیستها، این موضوعی مسلم و غیرقابل بحث است که انقلاب بدون وجود موقعیت انقلابی امری ست ناممکن. نیز آن که، هر موقعیت انقلابی هم به انقلاب نمی انجامد. به طور کلی، علائم یک موقعیت انقلابی چیست؟ در پاسخ به این سوال، قطعاً به خطا نرفته ایم اگر سه علامت زیر را برشماریم: (۱) هنگامی که برای طبقات حاکم غیرممکن است تا حاکمیت خود را بدون تغییر و به سیاق قبل حفظ نمایند؛ یعنی آن هنگام که بین "طبقات فرادست" به این یا آن شکل بحران ایجاد گردیده، بحرانی در مشی و سیاست طبقه حاکم و این بحران به شکافی منتهی گردیده که از طریق آن نارضایتی و خشم طبقات تحت ستم بیرون جهیده و منفجر می گردد. برای وقوع انقلاب، معمولاً این ناکافی ست که "طبقات فرودست نخواهند" به شیوه سابق زندگی کنند. (۲) هنگامی که مشقات و مطالبات طبقات تحت ستم به سطحی بیش از حد معمول رشد یافته اند. (۳) هنگامی که در نتیجه علل فوق، رشد قابل ملاحظه ای در جنب و جوش توده ها پدید آمده؛ توده هائی که در شرایط "آرامش" بدون شکوه و شکایت اجازه می دهند تا مورد غارت قرار گیرند، ولی در شرایط آشفته و طوفانی - هم به واسطه اوضاع و احوال ناشی از بحران و هم در نتیجه عملکرد خود "طبقات حاکم" - به سمت حرکت تاریخی و مستقل خود کشیده می شوند.

به عنوان یک اصل و قاعده عام، بدون این تغییرات عینی - که نه فقط از اراده یک گروه و حزب واحد بلکه از اراده یک طبقه واحد نیز خارج است - انقلاب ناممکن است. کلیت و مجموعه این تغییرات عینی موقعیت انقلابی خوانده می شوند. چنین موقعیتی در سال ۱۹۰۵ در روسیه و در تمامی دوره های انقلابی در مغرب زمین وجود داشت. در دهه ۱۸۶۰ در آلمان و در سالهای بین ۱۸۵۹ تا ۱۸۶۱ و بعداً در خلال ۱۸۷۹ تا ۱۸۸۰ در روسیه نیز چنین موقعیتی وجود داشت، هر چند که هیچ انقلابی در این مقاطع به وقوع نپیوست. اما چرا چنین نشد؟ پاسخ آنست که هر موقعیت انقلابی به انقلاب نمی انجامد، بلکه انقلاب فقط از شرایطی سر برمی آورد که در آن تغییرات عینی مورد بحث با یک تغییر ذهنی همراه گردد و آن تغییر ذهنی یعنی قابلیت طبقه انقلابی برای دست زدن به یک عمل توده ئی فراگیر؛ حرکتی آنچنان قدرتمند که بتواند کمر حاکمیت کهنه را شکسته (یا مهره های آن را منفصل کند)، حاکمیتی که اگر به زمین اش نزنی خود هرگز، حتی در دوره های بحران نیز، خوبه خود فرو نخواهد ریخت.

لنین در ادامه بحث خود - که عموماً حول افشای جریانهای سازشکار انترناسیونال دوم، و نفی و شوریدن علیه بی عملی و بی وظیفگی سوسیال دمکراسی در قبال امر انقلاب متمرکز است - بر ضرورت "ایفاء نقش" و ارائه "برنامه عمل انقلابی" تأکید می کند و می نویسد:

"آیا این موقعیت برای مدتی طولانی باقی خواهد ماند؛ اوضاع چقدر وخیم تر از این خواهد شد؟ و آیا این اوضاع به انقلاب منتهی خواهد گشت؟ این آن چیزی ست که ما نمی دانیم و هیچ کس دیگری نیز نمی تواند بداند. پاسخ به این سوال، تنها با تجربه به دست آمده در جریان رشد و گسترش روحیه انقلابی و تبدیل آن به عمل انقلابی از سوی طبقه پیشرو؛ یعنی پرولتاریا، قابل دستیابی ست. در اینجا جائی برای بحث بر سر "توهمات" یا رد توهمات وجود ندارد چرا که هیچ سوسیالیستی هرگز تضمین نکرده که این جنگ (و نه جنگی بعدی) یا موقعیت انقلابی امروز (و نه موقعیت انقلابی فردا) موجب انقلاب خواهد شد. آنچه که در اینجا مورد بحث است این است که وظیفه مسلم و بنیادین تمامی سوسیالیستهاست تا وجود یک موقعیت انقلابی را برای توده ها آشکار ساخته، دامنه ها و عمق آن را توضیح داده،

آگاهی و عزم طبقاتی پرولتاریا را برانگیخته، به او برای روی آوردن به عمل انقلابی یاری رسانده، و بدین منظور، تشکیلات مناسب و منطبق با موقعیت انقلابی را شکل دهند.

هیچ سوسیالیست تأثیرگذار و متعهدی هرگز نسبت به این وظیفه احساس شک و شبهه به خود راه نمی دهد. بدون آن که قصد نشر و اشاعه کوچک ترین "توهمی" در کار باشد، باید عنوان کرد که بیانیه بال ("باسل" به زبانی المانی - مترجم) مشخصاً از این وظیفه سوسیالیستها، یعنی از برانگیختن و شوراندن مردم (و نه از آرام کردن آنها با ابزار شوینیسیم یعنی همان کاری که پلخانف، اکسلراد و کائوتسکی انجام داده اند) سخن گفته است. این بیانیه همچنین از استفاده از فرصتی که بحران فراهم آورده است، جهت تسریع سقوط سرمایه داری، و نیز از به کارگیری تجربه کمون پاریس و انقلاب ماه های اکتوبر تا دسمبر ۱۹۰۵ به عنوان راهنمای عمل سخن گفته است. سر باز زدن احزاب کنونی در انجام این وظایف به معنای خیانت آنهاست، به معنای مرگ سیاسی آنها و به معنای دست شستن و دست کشیدن از نقش خویش و پیوستن به اردوی بورژوازی ست."

در اینجا لازم است درباره زمینه ها و اهداف بیانیه بال (باسل) کمی توضیح داده شود.

در نوامبر سال ۱۹۱۲ نمایندگان از احزاب سوسیالیست سراسر اروپا در شهر باسل سوئیس گرد هم آمدند. این گردهمایی در واقع کنگره اضطراری انترناسیونال دوم برای دستیابی به یک توافق جمعی در برخورد به مسأله جنگ انجام می گرفت. کنگره های قبلی انترناسیونال در ۱۹۰۷ و بعداً در ۱۹۱۰، اگر چه موضعی مخالف جنگ برگزیده بودند اما نتوانسته بودند اختلاف نظر بین دو گرایش اصلی و موجود در انترناسیونال را برطرف سازند. یک گروه معتقد بودند که در صورت وقوع جنگ، انترناسیونال باید فراخوان اعتصاب را در دستور کار خود قرار دهد. گرایش دیگر چنین خواستی را غیر واقع بینانه می خواند و با آن مخالف بود. کنگره باسل در ۱۹۱۲ جهت حل این اختلاف و دستیابی به وحدت میان این دو گرایش در قبال جنگ برگزار گردیده بود. حزب سوسیال دمکراتیک المان که در آن زمان قدرتمندترین و کلیدی ترین جریان موجود در انترناسیونال محسوب می شد بر مخالفت با اعتصاب پای می فشرد و تنها بخش کوچکی از این حزب، نظیر کارل لیبکنخت و رزا لوکزامبورگ با این فکر همراه نبودند. لنین در نامه ای به پلخانف که به عنوان نماینده روسیه در این کنگره حضور داشت، می نویسد که نگران آنست که حزب سوسیال دمکراتیک المان بیانیه ای را پیشنهاد کند که در آن اعتصاب و لزوم آن کاملاً حذف گردد. او چنین سیاستی را غیرقابل قبول خواند. در این میان، "بخش فرانسوی انترناسیونال کارگری" و "حزب کارگری مستقل" انگلیس هر دو به دست زدن به اعتصاب در مخالفت با جنگ معتقد بودند. "بخش فرانسوی انترناسیونال کارگری" اعتصاب عمومی و قیام را از جمله وظایف عملی خود در مواجهه با جنگ اعلام کرده بود ولی برای دستیابی به وحدت، راضی به کوتاه آمدن و مصالحه با دیگر نظرات بود. بسیاری از رهبران "حزب کارگری مستقل" انگلیس اما شدیداً مخالف اعتصابات متعددی بودند که در این کشور رخ داده بود. البته در این حزب، برخی نیز چون "جیمز کی پر هاردی" (از فعالین اتحادیه کارگری و بنیانگذار حزب کارگر انگلستان و نخستین نماینده کارگری در پارلمان این کشور) از حامیان سرسخت اعتصاب بودند.

به هر حال، بیانیه ای که از دل کنگره باسل بیرون آمد، اگر چه اعتصاب را در دستور کار قرار نداد ولی "طبقه کارگر کل کشورهای اروپا و نمایندگان آنان در پارلمان" را ترغیب نمود تا "از بحران ناشی از جنگ استفاده نموده و با برانگیختن توده ها، واژگونی حاکمیت طبقاتی سرمایه داری را تسریع نماید."

لنین پس از خواندن بیانیه، اگر چه نسبت به آن تردید داشت ولی در کل از آن راضی بود. بنا به گفته "زینویف"، لنین می گوید: "آنها یک یادداشت بلندبالای پر از وعده در مقابل ما قرار داده اند، بگذار ببینیم چقدر به آن جامه عمل خواهند پوشید."

و دیدیم که چگونه با آغاز جنگ جهانی رهبران انترناسیونال دوم نه فقط به وعده هائی که خود پای آن را امضاء کرده بودند عمل نکردند بلکه به عکس با بورژوازی امپریالیستی همراه شدند و از جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴ به دفاع برخاستند.

لنین با نوشتن "سقوط انترناسیونال دوم" نشان داد که چگونه رهبری انترناسیونال دوم با روی گردانی از انقلاب و کنار نهادن آن از دستور کار احزاب سوسیالیستی، به انحراف از مارکسیسم دچار گردید و نهایتاً به ورطه خیانت به طبقه کارگر در غلتید. و بدین ترتیب، طبقه کارگر پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری که عملاً مستعد انقلاب نیز بودند به یمن اکونومیسم، رفرمیسم و شوینیسم حاکم بر رهبری انترناسیونال دوم فرصت طلائی و تاریخساز خود برای آغاز و پیشبرد یک انقلاب همه گیر جهانی را از دست داد و طعمه طعم فریبنده مافوق سود امپریالیستی گردید. البته در واپسین لحظات این خیانت تاریخی بزرگ از سوی رهبری انترناسیونال، پرولتاریای روسیه به رهبری بلشویکها و در رأس آن لنین، توانست بدرستی از درس های حاصله از مبارزه طبقه کارگر و به ویژه از کمون پاریس استفاده و بحران ناشی از جنگ امپریالیستی را به سمت انقلاب سوق دهد. و با اعتلای جنبش انقلابی پرولتاریا در روسیه و با برپائی و به پیروزی رساندن انقلاب در این کشور توانست بار دیگر و اینبار در عمل همان واقعیاتی را به اثبات برساند که در عرصه نظری قبلاً در ۱۹۱۵ با نوشتن "سقوط انترناسیونال دوم"، اندکی قبل از انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ با نوشتن "دولت و انقلاب" و در اواخر سال ۱۹۱۸ با نوشتن "انقلاب پرولتاری و کائوتسکی مرتد" و با انبوهی دیگر از نوشته های خود در خلال آن سالها، رهبری خائن انترناسیوال و ورشکستگی آن را ثابت نماید.

جنگ به عنوان راه حل امپریالیستها برای حل بحران ذاتی خود نظام از یکسو، و انحراف و نهایتاً خیانت رهبری انترناسیونال دوم از مسیر انقلاب از سوی دیگر، اگر چه توانست بخش بزرگی از طبقه کارگر متشکل و رزمنده اروپا را از بزرگترین فرصت تاریخی و جهانساز خود باز دارد، اما بلشویکها به رهبری لنین؛ این آموزگار بی نظیر مارکسیسم، به عکس توانستند بر زمینه چنین شرایطی، آتش انقلاب را روشن سازند و برگی الهام بخش، فراموش نشدنی و پر از درس در تاریخ مبارزات طبقه کارگر رسم کنند. آنها نشان دادند که چگونه می توان مارکسیسم را همچون چراغ راه، مقابل طبقه کارگر قرار داد و در جریان خود عمل او را از قدرت خود، از نقش حیات بخش خویش و از مبارزه ای که در پیش دارد آگاه ساخت. آنها نشان دادند که این تنها با اتخاذ سیاستهای صحیح در قبال موقعیت انقلابی است که می توان انتظار وقوع یک انقلاب را داشت و نه این که با درکی مکانیکی از مبارزه طبقاتی، آن را به جبرگرایی و تقدیرگرایی تقلیل داد؛ درکی که انقلاب را صرفاً نتیجه جبری قوانین اقتصادی می دانست و نه همچون عمل آگاهانه طبقه ای که باید آن را سازماندهی کند و عینیت بخشد.

با درک این نکته، اکنون باید پرسید آیا طبقه کارگر ایران و سطح سازمانیابی خود او اساساً این امکان را به او می دهد که نه فقط خود را به مثابه یک طبقه، بلکه سایر اقشار تحت ستم را نیز رهبری و هدایت کند؟ پاسخ به هر دو سؤال در لحظه فعلی منفی است. طبقه کارگر ایران اگرچه به واسطه درجه بالای ستم بر وی، سالها و بی وقفه مبارزه کرده است، اما متأسفانه، به دلیل شرایط سرکوب و بگیر و ببند وحشیانه رژیم ددمنش جمهوری اسلامی، همواره از امکان تشکل یابی واقعی و گسترده باز داشته شده و محروم مانده است.

اما همانگونه که لنین در بالا اشاره کرد، در اینجا بحث نه بر سر "توهمات" است و نه بر سر رد آنها، بلکه بحث بر سر آن است که همه آنها که برای انقلاب و نه چیزی کمتر از آن می جنگند باید دریابند که وظیفه آنها این است که "وجود یک موقعیت انقلابی را برای توده ها آشکار ساخته، دامنه ها و عمق آن را توضیح داده، آگاهی و عزم طبقاتی پرولتاریا را برانگیخته، به او برای روی آوردن به عمل انقلابی یاری رسانده، و بدین منظور، تشکیلات مناسب و منطبق با موقعیت انقلابی را شکل دهند."

این درس آموزنده و رهائی بخش انقلاب اکتوبر در واقع راهگشای عمل همه آنهاست که از موضع انقلابی می خواهند خود را در خدمت طبقه کارگر قرار دهند. پس، نه فقط باید به توده ها امکان انقلاب را خاطر نشان ساخت، نه فقط باید پیامدها و مخاطرات راه را تشریح کرد (مثلاً از احتمال مداخله دوباره قدرت های امپریالیستی و انواع دسیسه های احتمالی آنان سخن گفت) بلکه باید به او برای دست زدن به عمل انقلابی یاری رساند. و برای آن که بتوان به او برای دست زدن به عمل انقلابی یاری رساند، می باید "تشکیلات مناسب و منطبق با موقعیت انقلابی را شکل" داد.

پس واضح است که مخاطب اینجا، پیشروان و پیشقراولان طبقه کارگر در صحن جامعه می باشند و نه کسانی که علی رغم صداقت و جدیت در مبارزه برای رهائی زحمتکشان از حضور در صحن جامعه محروم گردیده اند و در تبعیدی ناخواسته و جانکاه قرار گرفته اند. وظیفه چپ در خارج کشور، انتقال تجربه و یاری رساندن به نسلی است که امید رهائی محرومان را در چپ جست و جو می کند و در چپ میسر می بیند.

دی ماه [جدی] ۱۳۹۶